

خشونت علیه زنان در رمان های خالد حسینی

محمدابراهیم رهیاب بلخی*

چکیده

در آثار ادبی معاصر به‌ویژه رمانهای معاصر افغانستان به زنان و مشکلات اجتماعی آنان توجهی جدی شده است. وضعیت زنان در افغانستان به علت آشفتگیهای زیادی که در سه دهه گذشته وجود داشته نابسامان است. خشونت علیه زنان یکی از رویدادهای جامعه نارس می‌باشد که عدم اجرای قوانین، فرهنگ پایین، جهل و بی‌سودای، تعصب، افراط یا تفریط در مسائل مذهبی و مواردی از این دست مشکلاتی را به وجود آورده که مانع رسیدن زنان به حقوق خود در جامعه‌ای مرد سالار شده است. هدف پژوهش حاضر بررسی موضوع خشونت در داستان‌های خالد حسینی با روش توصیفی و تحلیل محتوا بوده است. خالد حسینی در رمان‌های خود با تکیه بر انواع خشونت، خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی، خشونت‌های فیزیکی و رفتاری، لت و کوب، دشنام و توهین، ازدواج اجباری و ... را به تصویر کشیده و تفاوت‌ها و شباهت‌ها را در آثار خود به نمایش گذاشته است.

واژگان کلیدی: خالد حسینی، رمان، زن، خشونت، افغانستان.

(1) مقدمه

از نگاه قوانین انسانی، فلسفی، اجتماعی، قوانین دموکراسی و بین المللی، زن دارای وظایف و مسئولیت‌های مشترک در خانواده و اجتماع است. از آنجایی که در افغانستان سه دهه جنگ، بر روی روان و ذهن افراد جامعه تاثیر منفی گذاشت و مانعی شد برای احقاق حقوق زنان، و اجازه نداد که حقوق طبیعی زنان در جامعه مطرح شود، تضييع حقوق زنان در افغانستان بیشتر دیده می‌شود و زنان نمی‌توانند به آنچه که حق دارند، دسترسی پیدا کنند، خشونت علیه زنان، همواره عوامل باز دارنده زنان در مسیر پیشرفت و ترقی بوده‌اند.

در ماده بیست و دوم قانون اساسی افغانستان حق برابری و تساوی جنسیتی و انسانی، به شکل برجسته انعکاس یافته، هر نوع تعصب و امتیاز، بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و امتیاز های مساوی هستند. طبق ماده پنجاه و چهارم، دولت ملزم به حمایت از مادر (زن) می‌باشد؛ دولت به منظور تامین سلامت جسمی و روحی خانواده، بالاخص طفل و مادر، تربیت اطفال و برای دفع رسوم غلط، مغایر با احکام دین مقدس اسلام، تدابیری لازم اتخاذ می‌کند و همچنین ماده چهل و چهارم دولت را مکلف به ایجاد توازن برای تعلیم و تربیت نموده است (قانون اساسی افغانستان، 1382).

بنابراین زن در قانون اساسی افغانستان از تمام حقوق اعم از تعلیم و آموزش، حق تابعیت، حق کار و اشتغال، حق بهداشت، حق مشارکت سیاسی، حق قضاوت و حق مالکیت برخوردار است؛ اما پیاده کردن این حقوق به شکل اساسی تا امروز درست صورت نگرفته است. جامعه مرد سالار و طبقات سنتی با زن‌ها برخورد متفاوت دارند. این امر طبیعتاً مورد توجه نویسندگان، به‌ویژه رمان‌نویسان قرار گرفته است. زیرا ادبیات بازتاب مسایل اجتماعی و آینه جامعه است و در تجسم خصلت حوادث و تشخیص علل و عوامل آن سهم ویژه خود را ایفا می‌کند (قویم، 1366: 13).

کودتای کمونیستی هفت ثور 1357 (آوریل 1978) جنگ‌های داخلی، دوره جهاد، حضور طالبان، لشکرکشی‌های ناتو و موج‌های پیاپی مهاجرت شهروندان افغانستان به سراسر دنیا، از جمله مواردی هستند که در این برهه تاریخی خلق شده‌اند. این عوامل تاریخ اجتماعی و سیاسی کشور را دستخوش دگرگونی قرار داده و رنگی دیگر به ادبیات داستانی افغانستان داده است. از این رو ادبیات داستانی افغانستان آینه‌ای است که چالش‌ها، ترس‌ها و اضطراب‌ها، ناامیدی‌ها و سرگردانی‌ها و نیز بارقه‌هایی از امید را در ضمیر مردم افغانستان نشان می‌دهد (ناظمی، 1379: 61). روزگاران شعر در خدمت دستگاه‌های حکومتی به سرودن چکامه‌های بلند اختصاص داشت و نثر نیز اندیشه‌های علمی و تاریخی را در ظرف خویش نهاده بود، دوران دگری تحت

تأثیر جریان‌های سیاسی و اجتماعی قالب رایج دیگری ظهور می‌کند؛ اندیشه‌های نوئی در حوزه‌های معرفتی و عشق در آن قالب هویدا می‌گردد. نثر شکل جدیدی به خود می‌گیرد و در قرن‌های پیشین نیز این تحولات با توجه به حوادث و رویدادهای تاریخی کاملاً مشهود است (وفایی، 1387: 3).

ادبیات داستانی افغانستان از یک سو با عصر مدرن در تاریخ معاصر این کشور در کمتر از صد سال گذشته آمیخته، و از سوی برگنجینه ادبیات کلاسیک فارسی زبان در پهنه جغرافیای ایران بزرگ استوار است. داستان‌نویسی به معنی امروزی آن از دوران مدرنیسم عصر پادشاهی امان‌الله خان (1919م) برابر با (1298هـ ش) آغاز می‌شود (قادری، 1386: 8). خالد حسینی رمان نویس برجسته افغانستان در آثار خود تصویر زنان را به نمایش گذاشته است در این تحقیق در پی اثبات انواع و اقسام خشونت در آثار او مرتبط با زنان هستیم. خشونت، مهمترین مسائل و مشکلات زنان در جامعه افغانستان بوده که مورد تحلیل و بررسی قرار خواهد گرفت.

2) پیشینه تحقیق

در زمینه ادبیات داستانی افغانستان که نزدیک به یک قرن از پیدایش آن در این کشور می‌گذرد، تحقیقاتی انجام شده است؛ هر چند به باور محمدی پژوهشگر ادبیات افغانستان، «تا به حال هیچ کسی به درستی و به طور کامل به جریان داستان‌نویسی افغانستان نپرداخته است» (محمدی، 1388: 10). از شمار پژوهش‌هایی که تاکنون صورت گرفته است، کتاب‌ها و مقالات زیر را می‌توان نام برد:

علی رضوی در نثر دری افغانستان (1357) ابتدا به پیشینه نویسندگی و داستان‌نویسی در زبان فارسی درسی، نثر دوره معاصر افغانستان را بررسی کرده و سپس به معرفی سی تن از نویسندگان و نمونه‌ای از آثارشان پرداخته است. لطیف ناظمی سلسله مقالاتی را با عنوان مقدمه‌ای بر داستان‌نویسی معاصر کشور در مجله هنر (1361) چاپ کرده که در شمار نخستین پژوهش‌ها در این زمینه جای دارد. فریدالله بیژن در نخستین داستان‌های معاصر دری (1361)، برای اولین بار چهار داستان نخستین معاصر افغانستان (جهاد اکبر، بی‌بی خوری‌جان، جشن استقلال افغانستان در بولیویا و ندای طلبه معارف) را معرفی، نقد و بررسی کرده است. از این پژوهشگر مقاله‌ای در سال 1994م در مجموعه مقالات ادبیات معاصر دری افغانستان در دانشگاه دهلی به چاپ رسیده که در آن تاریخ داستان‌نویسی در افغانستان بررسی شده است. همچنین رساله دکتری فریدالله بیژن در دانشگاه موناخ استرالیا با عنوان ظهور و توسعه داستان نو در افغانستان (2002) از کامل‌ترین منابع پژوهشی در عرصه تاریخ ادبیات افغانستان است که با

نگاه تاریخ‌مندانه به بررسی آثار داستانی افغانستان پرداخته است. اثر دیگر وی روند ترجمه داستان‌های خارجی در ادبیات و نقش آن در تجدد ادبیات داستانی در افغانستان (1384) نام دارد؛ که در آن ترجمه داستان را به عنوان پدیده‌ای فرهنگی، در شکوفایی داستان‌نویسی افغانستان موثر است. عنوان مقاله دیگر بیژن با قرار دادن افغانستان در پارادایمی فرهنگی به جای منطقه جغرافیایی، تاریخ داستان‌سرایی را از قرن پنجم تاکنون در این سرزمین بررسی کرده و داستان‌سرایی افغانستان را دارای سنتی دیرینه با وام‌گیری، ترجمه و نقل از فرهنگ‌های یونان، هند، عربستان و سایر مناطق دور دست دانسته است. یکی از پژوهش‌های ارزشمند در حوزه ادبیات داستانی افغانستان کتاب «داستان و دیدگاه‌ها» از محمد حسین فخری است. این اثر حاوی سی مقاله است که در هر یک، آثار نویسنده‌ای نقد و تحلیل شده است. سپیده دم داستان - نویسی افغانستان (1384) عنوان کتابی است از ناصر رهیاب که به بررسی آغاز داستان‌نویسی در افغانستان پرداخته و با دسته‌بندی داستان‌ها به دوره‌های مختلف، در هر دوره اثر یا آثاری را نقد کرده است. اثر دیگر از اسد الله حبیب با عنوان ادبیات دری در نیمه سده بیستم (1381) است. این کتاب در اصل درس نامه دانشگاه کابل بوده و سیر شعر در داستان‌های معاصر افغانستان را بررسی کرده است (رفیع‌زاده، 1393: 113).

3 ادبیات داستانی در افغانستان

داستان نوین فارسی «رمان، داستان کوتاه» پدیده هنری بدیعی بود که به تقریب اندکی پیش از انقلاب مشروطیت بر درخت تناور ادبیات ایران به بار نشست و خصوصیت‌ها و کیفیت‌هایی داشت که آن را به کلی از داستان سنتی (قصه‌های کوتاه و بلند) گذشته متمایز می‌کرد، این امتیاز هم از نظر ساختاری بود و هم از نظر معنا، از نظر ساختاری توجه به ویژگی‌های فنی خاصی داشت که آن را از انواع قصه‌ها جدا می‌کرد و از نظر معنا نیز به وقایع روزمره و امور عینی و محسوس و خصوصیت روانشناسی و انسان‌گرایی روی آورد و گروه‌ها و طبقه‌های مختلف مردم ایران را به هم شناساند و از اوضاع و احوال یکدیگر باخبر کرد و به افشاگری نابسامانی‌های جامعه و خودکامی‌های حاکمان پرداخت (میرصادقی، 1394: 27).

ادبیات داستانی نوین افغانستان نیز مصادف است با پایه‌گذاری سازمانهای ادبی و آموزشی، یعنی «مدرسه حبیبیه» و «انجمن ادبی» و نیز انتشار دو هفته نامه «سراج الاخبارافغانیه» به سر دبیری محمود طرزی در اوایل قرن بیستم میلادی، علاوه بر سرمقاله‌ها، اخبار و تفسیرهای سیاسی و اجتماعی، سراج الاخبار، قطعات فراوانی از شعر و داستان کوتاه را نیز شامل می‌شد. طرزی، به امید ایجاد یک آگاهی جدید ادبی، به قیاس رویکردهای متداول نسبت به آنچه وی

آن را داستان‌های غربی و شرقی خطاب می‌کرد تحت عنوان «ادبیات چیست؟» پرداخت و آشکارا به تبلیغ و اشاعهٔ سبک‌ها و الگوهای غربی اهتمام ورزید؛ وی متذکر گردید که داستان پردازی سنتی (قصه، افسانه، و روایت) برای بیان موضوعاتی از طریق سبک‌های اروپایی نظیر رمان و داستان کوتاه می‌توان به آن‌ها پرداخت، چندان کفایت نمی‌کند. برای رسیدن به این مقصود، وی به چاپ ترجمه‌های اشعار متنوع خارجی و نیز شماری رمان از زبان‌های بیگانه، کمر همت بست. در حالی که ارزیابی میزان تأثیر شخصی طرزی در صحنهٔ فرهنگی افغانستان در اوایل قرن بیستم میلادی، به دشواری میسر است؛ اما «سراج الاخبار» اولین و مهمترین تریبون آزاد جهت اشاعهٔ گرایش‌های نوین در ادبیات داستانی افغانستان به حساب می‌آید. در پی قتل امیر حبیب‌الله خان در سال 1299 شمسی ولد و جانشینش امان‌الله تلاش کرد، تا چهرهٔ فرهنگی و ادبی غالب را به نفع حکومت خویش سوق دهد. در این دوران چندین روزنامه و مجلهٔ رسمی و نیمه‌رسمی در کابل و سایر استان‌ها در سال 1300 شمسی شروع به فعالیت نمودند. گرچه تمامی آنها صرفاً به قطعاتی از اشعار و داستان‌ها اکتفا می‌کردند، اما تنها «نسیم سحر» و «معرف معارف» که بعد ها به «آینهٔ عرفان» تغییر نام داده بودند، عمدتاً مطبوعات ادبی محسوب می‌شدند. اولین آثار در زمینه ادبیات داستانی در افغانستان به این دهه برمی‌گردد (یارشاطر، 1382: 132).

اما داستان‌نویسی با درک جدید از مفهوم آن در افغانستان از سال 1298 شمسی با رمان «جهاد اکبر» شروع می‌شود. این رمان بهعنوان اولین رمان افغانستان است که در زمان شاه امان‌الله خان نوشته شد و به وی تقدیم شد. دوران زمامداری امان‌الله خان عصر شکوفایی فرهنگ بود، بسیاری از روشنفکران کشور زندگی‌شان به روال عادی بازگشت. داستان‌واره‌هایی که در سال 1298 تا 1320 شمسی نوشته شدند، در پیوندهایی ناگسستگی با نشرهای پیش از خود سعی در سنت‌شکنی در ریخت و محتوا داشتند و دل در گرو پشت سر گذاشتن شیوه‌های ادبی قدیم؛ اما در عمل، تمام آن سنت‌های نثری ماند و تنها به کلی‌گویی پرداختند. در این دوره کمتر سعی در خلق یک اثر ادبی شد، بلکه نویسندگان از داستان برای پند و هدایت سود می‌بردند. هدف، طرح مسائل تربیتی و اجتماعی بود تا حدی که این مسئله دغدغه نویسندگان شد و می‌خواستند مانع فرو رفتن اجتماع در منجلاب تباهی شوند و در پی آن بودند تا از طریق نوشته‌هایشان راهبر مردم باشند. و توده‌های مردم را که در خرافات دست و پا می‌زدند، نجات دهند. این داستان‌ها به دلیل همین درونمایه‌ها و به خاطر اهداف والایشان، شایسته و درخور تحسین هستند. حضور بسیاری از عناصر داستان‌نویسی و استفاده از آن به نحوی مناسب که در این قسمت به آن اشاره خواهد شد، آغاز نوید بخشی را برای این ژانر رقم زد. هنر داستان‌نویسی برخلاف آغازش توانست روند رو به رشدی را در طی بیست سال اول طی کند، تاجایی که ساختار فدای هدف

شد. در اغلب این داستان‌ها، نویسنده از فرصتی برای یادآوری تعلیم و تربیت و نشان دادن مسیر خوشبختی سود جسته و آنقدر از داستان‌های فرعی و حوادث غیر ضروری به عنوان شاهد مثال استفاده کرده که تسلسل منطقی و درونی اثر زیر سوال رفته است؛ به گونه‌ای که می‌توان «آشفته‌گی درونی» و «نداشتن وحدت هنری» را از خصلت‌های دیگر داستان بلند و رمان‌های این دوره برشمرد (قادری، 1386: 48).

داستان‌نویسی در افغانستان یکی از مواردی است که در طول هشتاد سال تاریخ پرافتخار فراز و نشیب خود، در گونه‌های مختلف به حیات خود ادامه داده است. رمان «جهاداکبر»، نوشته محمد حسین پنجابی (بین سال‌های 1298 تا 1301 هـ.ش) از حماسه‌ها و رشادت‌های مردم، حکایت می‌کند، این داستان به بخش‌های مختلفی تقسیم می‌شود و هر بخش دارای نامی است که گاه با موضوع داستان تناسب دارد و گاه ندارد. این بخش‌ها بعضاً طوری نوشته شده اند که مانند بخش‌های مستقل عمل می‌کنند و بود و نبودشان در خط سیر داستان نقش ایفا نمی‌کند. محور اصلی داستان، جهاد و ایستادگی در مقابل دشمن استقلال کشور، انگلیس است. (محمدی، 1396: 151). دومین داستان از عبدالقادر افندی است با نام «تصویر عبرت»، این نویسنده فردی است صاحب ذوق و سخندان که به چند زبان تسلط دارد. او در سن هشت سالگی به همراه پدر به هند رفت. سرزمینی که دومین داستان مردم افغانستان در آن به چاپ رسید (قادری، 1384: 53). با آن همه، غلام محی‌الدین انیس از جمله کسانی است که در معرفی داستان و رمان به جامعه افغانستان نقشی بسزا دارد. ظاهراً انیس که از طریق ترجمه‌های عربی ادبیات غرب، با داستان‌نویسی جدید دنیا آشنایی پیدا کرده بود، تلاش داشت تا آن را به مردم افغانستان معرفی کند. او بعد از آن که داستان‌واره‌ی «ندای طلبه معارف» (1302 هـ.ش) را منتشر کرد، به‌عنوان مسوول و بنیان‌گذار روزنامه «انیس» در سال دوم انتشار روزنامه‌اش (1307 هـ.ش)، یک مسابقه‌ی رمان‌نویسی به راه انداخت. انیس رشوت «اختلاس» را به عنوان موضوع انتخاب کرده و از نویسندگان خواسته بود، در این‌باره رمان بنویسند تا در کنار داستان‌های خارجی، داستان‌های خود افغان‌ها نیز منتشر شود (محمدی، 1386: 16).

در سال 1319 قمری در عهد پادشاهی امیرحبیب‌الله‌خان و در آرامش نسبی جامعه و خاموش ماندن جنگ‌های داخلی و خارجی، زمینه کوچکی برای نهضت ادبی و علمی آماده شد. در همین دوره دولیسۀ (دوره دبیرستان) مسلکی و عسکری در کابل بنام مکتب «حبیبیه» و مکتب «حربیه» تاسیس شد، روزنامه معروف «سراج‌الخبار» به نویسندگی محمود طرزی انتشار یافت، مطابع سنگی و حروفی در کابل وارد شد، دولت جدیدی در افغانستان تشکیل و استقلال مملکت

اعلان و معارف جدید در شهرهای مملکت قبول و راه روابط با دنیای مترقی افتتاح و نهضت علمی ادبی نیز شروع شد (غبار، 1378: 8-9).

از سال 1360 شمسی بسیاری از نویسندگان افغان، جلای وطن را اختیار کردند، برخی فعالانه به جنبش مقاومت پیوسته و با ارائه ادبیات مقاومت به حمایت معنوی همه جانبه از آن پرداختند؛ که از لحاظ مفاهیم اندکی متفاوت از چیزی بود که در داخل کشور ارائه می‌شد. از موارد استثنا می‌توان به «مریم محبوب» و «زلمی باباکوهی» در غرب و چندین نویسنده دیگر در ایران و پاکستان، از جمله «سرور آذرخش»، «خالد نویسا»، «باقر عادل» و «سیداسحاق شجاعی»، اشاره کرد. این افراد بیشتر سعی در کشف پیچیدگی محیط زندگی‌شان در غربت، آوارگی‌ها و بی‌خانمان‌ها دارند. در این خصوص رمان «آوار شب» (1998م) نوشته آذرخش و مجموعه داستان‌های مرادی به نام «رفته‌ها بر نمی‌گردد» (1998م)، از جایگاهی ویژه برخوردار است. بازگشت قدرت به دست گروه‌های مقاومت در کابل، به سال 1372 شمسی هرج و مرج و جنگ و جدال داخلی را دامن بخشید. مراکز و ارگان‌های ادبی و فرهنگی، یکی پس از دیگری منحل شد و برای نویسندگان تلاش برای امرار حداقل معاش، حیاتی‌تر از خلق آثار ادبی محسوب می‌گردد. چه فراوان نویسندگانی که مایوس و ناامید وطن را ترک نمودند. ظهور شبه‌نظامیان طالبان از سال 1374 شمسی نیز به این روند سرعت بخشید و سمت و سوی آینده ادبیات معاصر افغانستان را دگرگون ساخت. با این حال، آنچه واضح است این که گاه بحران‌های تاریخی، علامتی است برای نگاهی مثبت به واقعیت هستی در داستان‌های مکتوب. آثار نویسندگان نوظهور، چه در داخل کشور و چه خارج از آن، به طور روزافزون حاکی از شناخت نویسندگان افغان از این موضوع است که اهتمام به نقش‌آفرینی در یک داستان به معنای هستی است و بودن؛ و ترک داستان و داستان‌سرای، نشان نیستی (یارشارطر، 1382: 137).

4) انواع خشونت علیه زنان در رمان‌های خالد حسینی

واژه خشونت در فرهنگ فارسی «درشتی، زبری، ناهمواری و درشت‌خویی» معنا می‌دهد. اسلام و حکومت دینی هیچ‌گاه با خشونت به معنای متداول آن سازگار نیست، اسلام اجباری در زمینه‌های عقاید و اخلاق نه امکان دارد و نه ارزش؛ یعنی با زور نمی‌توان کسی را بر عقیده‌ای داشت یا موصوف به صفات پسندیده اخلاقی نمود (منتظری، 1387: 48). باوجود این یکی از انواع خشونت علیه زنان در جامعه افغانستان، خشونت خانوادگی است. خشونت خانوادگی شامل خشونت‌های فیزیکی و رفتاری می‌شود. این خشونت‌ها چه از سوی شریک زندگی یا یکی از اعضای خانواده مانند پدر یا برادر باشد و چه از سوی اجتماع در مکان‌های شغلی و یا عمومی،

برای روح لطیف و نجیب زن، آزار دهنده است و سرانجام با سکوت زن منجر به افسردگی و هلاکت جسم و روح وی خواهد شد.

«آبراموویچ» در یکی از اجراهای خود در سال 1974 که در استودیوی کوچک در ایتالیا برگزار شد، مانند یک شیء بی حرکت و بدون هرگونه واکنش خودش را در ظرف مدت شش ساعت در اختیار باز دیدکنندگان نمایشش قرار داد. در این مدت شرکت کنندگان در تالار، اجازه داشتند هر کاری که می‌خواهند با او بکنند و حتی از 72 وسیله‌ای که «آبراموویچ» روی میز استودیو گذاشته بود هم استفاده نمایند. برعلاوه، وی مسوولیت عواقب استفاده از آن ابزار را به عهده گرفته بود. روی میز هم مواد لذت‌آور و هم ابزار شکنجه مثل چاقو، تیغ، زنجیر، سیم و حتی یک اسلحه پر نیز موجود بود. نمایش آغاز می‌شود، در ابتدای کار یک نفر نزدیک می‌شود و او را با گل‌ها می‌آراید و دیگری قلقلکش می‌کند، به او آب می‌باشند و کمی بعد تغییر مکان می‌دهند. کم کم زنجیرها را به کار می‌برند وقتی دیدند واکنشی نشان نمی‌دهد، رفتارها حالت تهاجمی می‌گیرد. منتقد هنری که در صحنه بود به خاطر می‌آورد که چگونه رفتار مردم رفته رفته خشن و خشن‌تر می‌شود. منتقد هنری روایت می‌کند که برخوردها در آغاز ملایم بود، ولی بعداً حالت عوض شد، مردی پیش آمد و باتیغی که برداشته بود گردن او را کشید.

منتقد روایت می‌کند که سه ساعت نشده بود که لباس هایش را باچاقو پاره پاره کردند، در ساعت چهارم با همان چاقوها بدنش را مجروح کردند. بارها به او آزار جنسی خفیف رساندند، ولی او به تعهدش پایبند و پای تجاوز و از بین بردنش نیز ایستاد بود. ناگهان یک نفر اسلحه را بادت خود «آبراموویچ» روی گردنش نشانه گرفت. در ساعت‌های پایانی این اجرا خشونت به اوج خود رسیده بود، «آبراموویچ» می‌گوید: «احساس می‌کردم مورد تجاوز قرار گرفته‌ام، لباس‌هایم را پاره پاره کردند و بخش‌های از بدنم را برهنه کردند با شاخه‌های پر از خار و گل به بدنم می‌کوفتند و خارها را روی پوست شکمم می‌کشیدند، گذاشتن آن اسلحه روی گردنم دیگر اوجش بود. (طیب، 1394: 6).

با این اجرا «آبراموویچ» نشان داد که اگر شرایط برای افرادی که میل به خشونت دارند مهیا باشد به چه راحتی و با چه سرعتی آن را اعمال می‌کنند و حتی جنسیت را هم نمی‌شناسند، این اثر هنری نکته‌ای وحشتناک را در باب وجود بشر آشکار می‌کند. به ما نشان می‌دهد که اگر شرایط مناسب باشد، یک انسان با چه سرعت و به چه آسانی می‌تواند به هم نوع خود آسیب برساند، به چه سهولتی می‌شود، شخصی که از خود دفاع نمی‌کند یا نمی‌جنگد بهره‌کشی کرد و این که اگر بسترش فراهم باشد، اکثریت افراد به ظاهر «نرمال» جامعه می‌توانند در چشم به هم زدن به موجوداتی حقیقتاً وحشی و خشن تبدیل گردند.

1-4) انواع خشونت¹

1-1-4) خشونت اجتماعی

خشونت اجتماعی انواع متعدد دارد؛ از فریادهای نابهنجار، بدگویی‌ها و دشنام‌ها، تعرضات خفیف، فشارهای جسمانی ممانعت افراد از ادامه کار و امثال آن گرفته که به صورت مسایل عادی روزمره زندگی درآمده‌اند همانند کتک‌کاری، تجاوز و دشنام دادن، بد رفتاری، تبعیض جنستی، فرار از منزل، ازدواج اجباری و ...

خشونت موجب می‌شود زنان از خانه فرار کنند و به دنبال پناه‌گاه و جایی بگردند که عاری از خشونت باشد. در «هزار خورشید تابان» نیز مریم و لیلی که از فرط خشونت رشید به تنگ آمده‌اند، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند به سوی پاکستان می‌گریزند: «وقتی لیلی به مرد نزدیک شد، او سرش را بالا گرفت، و دستش را سایبان چشمانش کرد. ببخشید برادر، دارید میرید پشاور؟ مرد چند بار پلک زد و گفت آره، می‌تونید به ما کمک کنید؟ مرد بچه را به دست زنش داد و همراه لیلی چند قدمی دور شد. چی شده همشیره؟ لیلی با دیدن چشمان محبوب و نگاه مهربان او دلگرم شد. لیلی همان داستانی را که با مریم توافق کرده بودند برایش گفت: گفت بیوه است، شوهرش مرده. او و مادر و دخترش توی کابل حالا کسی را ندارد. می‌روند پشاور تا نزد عمویش زندگی کنند» (حسینی، 1396: 262).

گاه خشونت عمل فرد معینی است که به جان، مال و یا شرف دیگران تعرض و حمله می‌نماید. چنین خشونتی را انفرادی می‌گویند:

«رشید لیلا را به اتاق حبس کرد و گفت: جزایت باشه تا بدون اجازه من با قوم و خویش خود صحبت کنی» (حسینی، 1396: 341).

«شماها نباید سوار اتوبوس بشید. دنبال من بیائید، و گرنه جلوی این دختر کوچولوت شماها رو به زور می‌کشم و می‌برم» (حسینی، 1396: 264).

گاه نیز ممکن است خشونت جمعی باشد و توسط عدّه معین و گروه خاص انجام شود، مانند اعدام مریم به دست طالبان و به نام دین: «محاکمه مریم هفته گذشته انجام گرفته بود. البته بدون حضور شورای قانونی، بدون دادگاه علنی، بدون بازجویی از شاهد، و بدون هرگونه فرجام خواهی» (حسینی، 1396: 365).

همچنین خشونت ممکن است وسیله‌ای باشد برای وصول به هدفی خاص که مرتکب یا مرتکبین آن به منظور خاص و جهت و نیل به هدف معین مورد استفاده قرار می‌دهند. مثلاً رشید لیلی را به خاطر این که از طارق بچه دارد، همواره مورد خشونت لفظی قرار می‌دهد. تنها

دلیل این خشونت، داشتن رابطه لیلی با طارق است: «چرا تو همراه طارق دیدن کردی؟ مگر من خرم که نمی دانم طفل شکمت از اوست» (حسینی، 1396: 371).

گاه خشونت بدون هیچ گونه هدف خاص واقع می شود که فقط رضایت بی حاصل مرتکب را فراهم می کند: «رادیو چه می گوید: رشید گفت: تو چه قسم حیوان هستی که نمی دانی چه می گوید» (حسینی، 1396: 391). رشید بدون هیچ دلیلی، با مریم با خشونت رفتار می کند در مقابل حرف های مریم، کلام زشت و ناپسند استفاده می کند و این خشونت است که بی دلیل همواره در وجود رشید موج می زند.

4-1-2) خشونت خانوادگی

با وجود آگاهی از بدرفتاری و خشونت در خانواده ها، گاه فرض بر این است که معدودی از خانواده ها، بخصوص آنها که به مشکلات مادی، سطح فرهنگی پایین یا شرایط بحرانی مانند طلاق و جدایی دچارند، به بد رفتاری با اعضای خانواده خود دست می زنند (اعزازی، 1385: 199). در عمل باید گفت اعمال خشونت در خانواده، با عواملی مانند سطح درآمد، میزان سواد و چگونگی تقسیم نقش در خانواده رابطه ای معنادار ندارد و بدون توجه به عوامل فوق، در بسیاری از خانواده ها دیده می شود. خشونت در خانواده بر اساس موضوع می تواند جسمی، جنسی، روانی و یا اقتصادی باشد.

خشونت جسمی هرنوع رفتار تهاجمی برضد فرد دیگر از روی قصد و نیت که منجر به آسیب و صدمات جسمانی شود می باشد مصادیق خشونت های جسمی عبارتند از لت و کوب (ضرب و شتم) جرح، شکنجه، قتل و ... است. خالد حسینی در رمان «هزار خورشید تابان» این نوع خشونت ها را به تصویر کشده است:

«مریم پاهای او را که محکم روی پله ها کوبیده می شد و پایین می آمد دید که کلید را توی جیبش گذاشت و کمربند را محکم دور مچ دست راستش پیچیده و دنباله ای کمربند باسگک فلزی اش بر روی پله ها تلق تلق می کرد. مریم خواست جلوی او را بگیرد ولی رشید او را هل داد و به گوشه ای اتاق پرت کرد. بعد بی هیچ حرفی کمربند را بالا برد و بر تن لیلی فرو آورد. این کار را باچنان سرعتی کرد که لیلی حتی فرصت نکرد دستش را برای دفاع جلو بیاورد» (حسینی، 1396: 349).

رشید که شوهر مریم و لیلی است از هیچ نوع خشونت علیه همسران خود فروگذار نمی کند. یکی را هل می دهد و دیگری را با کمربند چنان به سرو رویش می کوبد که حتی مجال دفاع برای زن نمی ماند. زن ها یک موجود منفعل هستند، همواره در پی رهایی از این بن بست هستند؛ یا شرایط

برایشان مسیر نبوده و یا هم نگرش حاکم جامعه و دید افراطی برای زنان اجازه نمی‌دهد که از حق خویش دفاع کنند. اوج خشونت شوهر برای همسرش درک عمیق خالد حسینی از جامعه افغانستان بوده که در آثارش به شکلی واضح نمودار است.

افزون بر خشونت‌های شوهران علیه زنان، حاکم جامعه (طالبان و تفکر طالبانیزم) نیز دیدگاه متفاوت و متحجرانه‌ای نسبت به زن‌ها دارند. با توجه به رمان «بادبادک باز»، طالبان با استفاده از قدرت و دید افراط‌گرایانه خویش هرگز به زنان اجازه بیرون رفتن از خانه و رفتن به بازار را نمی‌دهند. و اگر زن‌ها را در بیرون از خانه بدون شوهر ببینند و یا اگر زن صدای خود را در خیابان بلند کند مورد ضرب و شتم قرا می‌گیرد. نمونه‌ای از متن داستان به این مسائل بیشتر می‌پردازد:

«امیرآقا، افسوس که دوران جوانی ما مدت‌هاست مرده است. مهربانی از سرزمین رخت بریسته و کسی نمی‌تواند از کشتن بگریزد. همیشه کشتار و ترس همه جای کابل را گرفته است. در خیابان‌ها، دراستادیوم، در بازارها، امیرآقا حالا دیگه ترس جزئی از زندگی مان شده است. وحشیان که بر وطن ما حکومت می‌کنند، به مهر و محبت انسانی توجه ندارند» (حسینی، 1396: 323).

«روزی با فرزانه جان برای خرید نان و گوچه فرنگی به بازار رفتیم او از فروشنده پرسید قیمت گوچه فرنگی‌ها چند است؟! اما مرد حرف فرزانه را نشنید، فکر میکنم شنوایی‌اش ضعیف بود. بنابراین فرزانه بلندتر پرسید و ناگهان یک طالب جوان به طرف او دوید و با چوب به ران‌هایش کوبید. آن چنان فرزانه را زد که بر زمین غلتید بر علاوه که فرزانه را لت می‌کرد بلند فریاد می‌کشید وزارت اخلاق و پاک دامنی و منکرات اجازه نمی‌دهد زن‌ها بلند حرف بزنند» (حسینی، 1387: 225). در نمونه مذکور، خالد حسینی نگرش طالبان را نسبت به زن به تصویر کشیده است. طالبان که در دهه‌های اخیر به کابل یورش برده تمام دار و ندار کابل را از مدرسه گرفته تا دانشگاه و نهادهای علمی و آموزشی را ویران ساختند.

«رشید به خانه برگشته و وارد اتاق شد. گفت: بلند شو بیا این جا ببینم، بلند شد دست مریم را گرفت و به زور یک مشت سنگریزه توی مشتش ریخت، این‌ها رو بریز توی دهن، چی؟ گفتم این‌ها رو بریز توی دهن، ولم کن بس کن دیگه آخه ... رشید با دست‌های نیرومند خود آرواره مریم را فشار داد و با انگشتانش دهان او را باز کرد و سنگریزه‌های سفت و سرد را توی دهنش ریخت. مریم دست و پا زد ولی رشید به فرو کردن سنگریزه ادامه داد. لب‌های مریم کج شده بود» (حسینی، 1396: 106).

خشونت جسمی به صورت واضح و روشن است. رشید سنگریزه‌های سفت و سرد را با زور مردانه خود می‌ریزد و او را وادار می‌کند سنگ‌ها را بچود. تنها عکس‌العمل مریم دست و پا زدن است

طوری که رشید هم دست‌بردار نیست به گونه‌ای که لب‌های مریم کج می‌شوند. در حقیقت می‌توان گفت این خشونت‌ها قربانی‌های زیادی در پی داشته که تنها عامل مرگ زن‌ها همسرانشان بوده‌اند: «لیلا داد زد، نمی‌گذارم دخترم را رو به گدایی توی خیابون وادار کنی. رشید با انگشت‌های زمخت و کف دست پهنش سیلی محکمی توی گوش لیلا زد» (حسینی، 1396: 300).

4-1-3) خشونت روانی

خشونت روانی هر نوع رفتاری است که باعث آسیب روحی و روانی دیگران شود. مهم‌ترین مصادیق خشونت روانی شامل تهدید، توهین، تحقیر و حبس می‌باشد. گاهی اوقات سوء استفاده جنسی را از مصداق‌های خشونت‌های روانی می‌دانند، چون موجب صدمات روحی زیادی می‌گردد:

«رشید گفت: باز هم کلمه گنده‌تر از دهن‌ت زدی. همیشه از این رفتارت خیلی بدم می‌اومد. حتی اون موقع که بچه بودی و با اون چلاقه این طرف و اون طرف می‌چرخیدی، خیال می‌کردی با اون کتاب‌ها و شعرها خیلی می‌فهمی، نصف زن‌های این شهر حاضرند آدم بکشند تا شوهری مثل من گیرشون بیاد. برای من آدم می‌کشند. پشتش را به او کرد و دود سیگارش را به طرف سقف فوت کرد» (حسینی، 1396: 284).

نوعی از خشونت روانی، دشنام دادن است. در نمونه زیر می‌توان این نوع خشونت را دید: «لیلا گفت: تو به من دروغ گفتی، منو فریب دادی، اون یارو مرد غریبه رو فرستادی اینجا بیاد و بنشینه ... میدونستی که اگه بدونم طارق زنده است، از این‌جا میرم. رشیدگفت: و تو به من دروغ نگفتی؟ فکر کردی من نمی‌فهمم؟ این دختر حرامیه، من رو خر فرض کردی، فاحشه؟» (حسینی، 1396: 340). در گفتگویی که بین رشید و لیلی صورت می‌گیرد، هر کدام به نحوی خود را حق به جانب می‌دانند، اما وقتی به داستان مراجعه شود مشخص می‌شود که حق با لیلی بوده است. بنابراین رشید از مکر و فریب کمک می‌گیرد تا ذهن لیلی را که نسبت به عشق خود دارد بشوید و طوری وانمود می‌کند که لیلی جز خانه رشید جای برای زندگی ندارد. در این مورد، لیلی تن به تقدیر می‌دهد و آغاز یک زندگی دردمند و خشونت را که مریم طی چندین سال کشیده بود قبول می‌کند. ولی از آنجا که رشید یک آدم نادان است همواره با کنایه فحش‌های تلخ نثار لیلی می‌کند. چنان زندگی برای لیلی تلخ می‌شود که از خلقت خود در دنیا پشیمان می‌شود. لیلی

که آرزو داشت روزی درس بخواند و خدمتی به جامعه رنج دیده‌اش بکند آنچنان درگیر خشونت و حادثه‌های تلخ زندگی می‌شود که تمام آرزوهایش فراموش می‌شوند. بنابراین فحش دادن نیز یک خشونت بزرگ تلقی شده و این باعث تباهی زن و حتی خانواده نیز می‌شود.

خشونت روانی علیه زنان در جامعه و خانواده‌های افغانستان فراگیرتر از خشونت فیزیکی است. خشونت‌های کلامی علیه زنان از درون خانواده به جامعه سرایت کرده است و در مسیرها و اماکن عمومی زنان، همواره با خشونت‌های کلامی و دشنام‌های رکیک جنسی مواجه می‌شوند. اما چرا خانواده‌های افغانستان که در رمان‌های خالد حسینی بازتاب آن‌ها را می‌توان یافت، علیه یک زن که یکی از اعضای خانواده‌شان است خشونت روا می‌دارند؟ بخشی بزرگی از خشونت علیه زنان در افغانستان چه در درون خانه و چه در نهادی به نام خانواده و چه در اجتماع، به ایدئولوژی جنسیت‌گرایانه‌ای بازمی‌گردد که مردان را به عنوان جنس برتر و قدرت برتر در درون خانواده و جامعه قلمداد می‌کند. مردان چه در خانه و چه در اجتماع در برخورد با زنان تلاش می‌کنند که قدرت و برتری‌شان را به رخ بکشند و در اکثر مواقع این کار را با رفتارهای خشونت آمیز انجام می‌دهند. در نمونه‌ای دیگری از متن داستان به این مسائل پرداخته می‌شود:

«تو واقعاً چیزی نمی‌دونی؟ مثل این بچه می‌مانی که توی مغرت هیچی نیست. از هیچی اطلاع نداری. مریم گفت خب می‌خواهم بپرسم که. رشید گفت دیگه بسه خفه شو! مریم ساکت شد. برای دیگر تحمل این طرف حرف زدن رشید، تحقیر کردن‌هایش، مسخره کردن‌هایش و توهین کردن‌هایش» (حسینی، 1396: 100).

در نگاه سنتی مردان افغانستان اگر زنی به آنها ایرادی بگیرد و یا با حرف و دستور او مخالفت کند، به معنی در خطر قرار گرفتن قدرت و سلطه‌ی مردانه او است و این امر باعث می‌شود که او با توسل به خشونت تلاش ورزد تا قدرت خود را اثبات کند و خطر از بین رفتن آن را نجات دهد. این نوع نگاه نسبت به زنان، نگاه بسیاری از مردان جامعه افغانستان است، از هر قشر اجتماعی و فرهنگی.

هرچند که بسیاری به این امر اعتراف نمی‌کنند اما دقت به رفتار و گفتار شان نشان می‌دهد که هنوز باورمند به ایدئولوژی و باور سنتی برتری مردانه هستند و دوست دارند که قدرت برتر خانه و جامعه باشند. خشونت علیه زنان یک مشکل عمیق اجتماعی است، اما ریشه اصلی همه انواع

خشونت علیه زنان بازمی‌گردد به نظام خانوادگی که نوع خاصی از مناسبات قدرت میان زن و مرد شکل می‌گیرد و به زن به عنوان همسر، مادر و خواهر جایگاه فرو دست داده می‌شود و مرد به عنوان شوهر، پدر و برادر همیشه جایگاه بهتر و برتری در درون خانواده دارد. این مناسبات میان زن و مرد در درون خانه و نظام خانوادگی باعث می‌شود که نگاه کلی نسبت به زن به عنوان جنس فرو دست شکل گیرد و مردان در بیرون از خانه نیز همان اقتدار و سلطه مردانه خود را در برخورد با زنان حفظ کنند و در تلاش باشند تا آن را به معرض نمایش بگذارند. نظام خانوادگی افغانستان، کاملاً یک نظام مرد سالارانه است و مردان اربابان بی چون و چرای خانه‌ها هستند. زنان مجبور به خدمت کردن مردان در درون خانواده‌ها هستند و در صورتی که کارشان را به درستی انجام ندهند با واکنش مرد خانه مواجه می‌شوند. در بهترین حالت واکنش یک مرد نسبت به کار اشتباه یک زن در خانه دشنام و خشونت روانی است.

نوع دیگر خشونت علیه زنان ازدواج اجباری است، این خشونت علاوه بر صدمه به خود دختر، زندگی دو خانواده را نیز خراب می‌کند. این خشونت هنوز هم در روستاها و شهرستان‌های دوردست صورت می‌گیرد؛ چنانکه در نمونه زیر قابل مشاهده است: «مریم گفت من نمی‌خواهم، و به جلیل نگاه کرد و ادامه داد: من چنین مردی نمی‌خواهم، من رو مجبور نکنید با او ازدواج کنم، از لحن التماس‌آمیز خودش بدش می‌آمد، ولی انگار دست خودش نبود» (حسینی، 1396: 51).

مریم که 15 سال عمر دارد، هرگز آماده ازدواج با رشید 40 ساله نیست ولی مادر ناتنی او را مجبور می‌کند و پدرش هم یک عمر به چشم مریم مردی دروغ‌گو بوده، سکوت اختیار می‌کند. مریم که آرزوی دانشگاه رفتن دارد به دلیل جهالت خانواده و خشونت متعصبانه آن‌ها به راحتی حق مشروع مدرسه و تحصیل را از دست می‌دهد و قربانی خشونت خانوادگی می‌شود. با این انتخاب یعنی ازدواج نامتناسب شخصیت مریم چنان ضعیف می‌شود که همسرش رشید در طول زمان زناشویی هر ظلمی که از دستش برمی‌آید را بر سرش می‌ریزد چراکه مریم هیچ پشتیبانی برای پناه جستن از این خشونت‌ها ندارد.

نوع دیگر خشونت روانی در خانواده‌ها، توهین و تحقیر است که معمولاً از طرف بزرگ خانواده برای افراد زیردست در خانواده و غالباً علیه خانم‌ها صورت می‌گیرد. این نوع خشونت بیشتر در

جامعهٔ مردسالار رایج است و مردها با استفاده از فرهنگ غالب در جامعه به این پدیده روی می‌آوردند و قربانی این نوع خشونت بیشتر زنان‌اند. نمونه‌ای از متن داستان به این موضوع اشاره می‌کند: «رشید مشتی پلو و لقمه توی دهانش گذاشت. یکی دو بار آن را جوید و بعد ناگهان اخمی کرد و آن را روی سفره تف کرد. مریم پرسید: «چی شده؟» و از لحن عذر خواهانهٔ خود کفرش گرفت. حس کرد ضربان قلبش تندتر شده و پوستش مور مور می‌شود (حسینی، 1396: 105). مثالی دیگر از متن داستان:

«بین لیلی من و تو همشهری هستیم، ولی اون دهاتیه. حتی دهاتی هم نیست. اون توی یک کلبهٔ گلی بیرون از ده بزرگ شده. باباش برده بود اون و ننه‌اش رو گذاشته بود اون جا. این‌ها رو بهش گفتم مریم؟ بهش گفتم که حرامی هستی؟ اما از حق نگذریم همچنین بی فایده هم نیست. خودت می‌بینی، لیلی جان. اولاً که خیلی کاری و پرتاقته. اهل ادا و اطوار هم نیست. خلاصه‌اش کنم، اگه ماشین بود، ولگا می‌شد» (حسینی، 1396: 224).

رشید که با گرفتن زن دیگر سعی در تخریب روحیهٔ مریم داشت با فحش دادن‌های رکیک باعث شد مریم از مسیر زندگی منحرف شود. در واقع رشید دو کار غیرعرفی انجام می‌دهد، یکی گرفتن زن دوم و دیگری تخریب روحیهٔ مریم. به مریم می‌گوید به لیبلا گفتم که حرامی هستی؟ در حقیقت این نوع رفتار تبعیض خانوادگی را بیشتر برجسته ساخته و زندگی را از مسیر درست خود منحرف می‌سازد. بنابراین تمام عملکرد مردسالارانه رشید نشان‌دهندهٔ خشونت روانی است. و ادامهٔ این خشونت زن را گوشه‌گیر می‌کند، مریضی به بار آورده و خانواده‌ها را به پرتگاه سقوط می‌برد.

4-1-4 خشونت سیاسی

خشونت سیاسی، خشوتی است که از طرف دولت یا همان حکومت و یا از طرف حکومت محلی نسبت به افرادی خاص به صورت فردی و یا دسته جمعی اعمال می‌شود. در افغانستان بیشترین خشونت سیاسی را طالبان نسبت به زنان انجام دادند و این خشونت تأثیری منفی در نقش تعلیم و تربیت و سطح آگاهی مردم و مخصوصاً زنان گذاشت. ابعاد گوناگونی از این خشونت‌ها در داستان‌های خالد حسینی آمده است:

«زن‌ها توجه کنند، شما باید تمام مدت توی خانه‌های تان بمانید. برای زن‌ها صحیح نیست که بی‌هدف توی خیابان بچرخند اگر توی خیابان شما را تنها ببینند شلاق می‌خورید» (حسینی، 1396: 278). با روی کار آمدن طالبان زن‌ها اجازه رفتن به بیرون از خانه را ندارند. خالد حسینی تمام ناهنجاری‌های دوره طالبان نسبت به زنان را در رمان‌های خویش به تصویر کشیده است: «آرایش ممنوع است. جواهرات ممنوع است. لباس‌هایتان نباید زیبا و چشمگیر باشد. با کسی حرف نزنید. در چشم مردها نباید نگاه کنید. در ملاء عام نباید بخندید. اگر این کار را بکنید شلاق خواهید خورد» (حسینی، 1396: 280). خشونت سیاسی (طالبان) نه تنها از زنان آزادی و حق تحصیل را می‌گیرد، بلکه زنان را از پوشیدن جواهرات نیز منع می‌کند: «ناخن‌هایتان را نباید لاک بزنید. اگر این کار را بکنید یک انگشت شما قطع خواهد شد. دخترها اجازه ندارند به مدرسه بروند، همه مدارس دخترانه از امروز به بعد تعطیل خواهد شد» (حسینی، 1396: 279).

«زنان حق کار کردن در بیرون از خانه را ندارند. اگر ثابت شود که زنا کرده‌اید سنگسار خواهید شد» (حسینی، 1396: 281).

«لیلی گفت: نمی‌توانند نصف جمعیت رو به زور توی خانه نگه دارند. و به اون‌ها اجازه ندهند که کار بکنند. رشید گفت چرا نتوانند؟ مریم برای یک بار شده با رشید موافق بود. خود رشید همین کار را با او و لیلی کرده بود جز این بود؟ حتماً لیلی نیز متوجه این موضوع شده بود. لیلی گفت: اینجا که ده نیست، کابل. زن‌ها اینجا وکالت می‌کنند، پزشک هستند، توی مشاغل دولتی کار می‌کنند» (حسینی، 1396: 281).

گفتگوی لیلی و رشید در این داستان نشان‌دهنده این است که زنان در هر صورت تاحد توان خویش به مبارزات خود ادامه می‌دهد. لیلی می‌گوید نصف جمعیت این کشور را زنان تشکیل می‌دهند، نمی‌توانند آنها را به زور توی خانه نگه دارند. اعتماد به نفس بودن لیلی نشان می‌دهد که او هرگز آماده این زندگی که زندانی باشی نیست، او به رشید می‌فهماند که جمعیت زنان در این کشور به اندازه مردان است و این جمعیت بزرگ را هرگز کسی به زور در خانه نمی‌تواند نگه دارد.

4-1-5) خشونت اقتصادی

در گفتمان خشونت، از خشونت‌های اقتصادی هم سخن به میان می‌آید. مقصود از خشونت اقتصادی، محدودیت‌هایی دربارهٔ اموال فرد و یا افراد است؛ مثل حصر، تحریم، غصب اموال، ممانعت از تصرف در اموال، جلوگیری از استقلال مالی و... (حسینی، 1395: 14-18). خالد حسینی نیز این نوع خشونت را به تصویر کشیده است:

«اواخر تابستان یک پارچه‌فروش توی مغازه‌اش خوابش برد و یادش رفت که سیگارش را خاموش کند. خودش زنده ماند و جان سالم به در برد، ولی مغازه‌اش کاملاً سوخت. آتش به انبار مجاور و پارچه‌فروشی سرایت کرد و بعد یک مغازهٔ لباس دست دوم فروشی و بعد یک میل-فروشی کوچک و یک نانواپی. بعداً به رشید گفتند که اگر باد به جای غرب به طرف شرق وزیده بود، مغازهٔ کفاشی او که در کنج خیابان بود نجات پیدا می‌کرد و آتش نمی‌گرفت» (حسینی، 1396: 305). سوختن مغازهٔ رشید موجب افزایش خشونت در خانوادهٔ وی شد. دلیل سوختن مغازه‌اش کسی دیگر است ولی رشید به بهانهٔ اینکه ور شکست شده است، قهر و خشم خود را بر سر زن‌های خود خالی می‌کند:

«بدین ترتیب رشید ورشکست شد و مجبور شد همه چیز خود را بفروشد. اول اسباب و اثاثیه‌ی مریم را رد کرد و بعد لیلی. سپس نوبت رسید به لباس‌های بچگانه‌ی عزیزه و چند تا اسباب بازی‌هایش که لیلی با کلنجر بسیار رشید را وادار کرده بود آنها را خریداری کند» (حسینی، 1396: 305).

4-1-6) رویکرد زنان در برابر خشونت

رویکرد زنان در برخورد با خشونت دوگونه است؛ یا این خشونت به اندازه‌ای بوده که برای زنان عادی می‌شود و آنها در نهایت مجبور می‌شوند به خاطر ترس از جان خود هر نوع ظلم را قبول می‌کنند: «رشید فریاد زد گفتم بجو! و نفسش بوی سیگار می‌داد و به صورت مریم خورد. مریم شروع به جویدن سنگریزه‌ها کرد و در همین لحظه چیزی توی دهانش شکست» (حسینی، 1396: 106). حالت دوم، وقتی است که میزان خشونت بالا می‌رود و زنان دیگر توان تحمل این خشونت را ندارند و مجبور می‌شوند، دست به یک سلسله کارها برای مقابله با خشونت بزنند. این، آهسته آهسته شیوهٔ مبارزه و دفاع از حق خود را به ایشان می‌آموزاند. یکی از راه‌های مقابلهٔ زنان با خشونت، توسل به قانون است که با توجه به دیدگاه متفاوت جامعهٔ افغانستان

نسبت به زن‌ها، در دهه‌های اخیر شکایت‌های آنان نتیجه‌بخش نبوده است. اما یکی دیگر از این راه‌ها، برخورد فیزیکی، فرار، یا قتل است:

«لیلی مشتی به او زد اولین بار بود دست روی کسی بلند می‌کرد. رشید هیچی نگفت. لیلی گفت: در واقع وقتی که لوله اسلحه‌ها را توی دهان زنت فرو کرده‌ای، لازم نیست چیز دیگری بگویی، نه؟» (حسینی، 1396: 301).

رشید وقتی فهمید که دروغ‌هایش فاش شده برای بستن دهان لیلی سعی کرد او را کتک بزند تا غرور و حیثیت مردانه‌اش زیر سوال نرود. در این مقابله، رشید و لیلی تنها نیستند بلکه مریم هم با استفاده از وضعیت موجود و سال‌ها تحمل ظلم رشید او را وادار می‌سازد که هم‌دست لیلی شود و برای از بین بردن رشید تلاش کند سرانجام رشید را از بین ببرند:

«رشید با دندان‌های به هم فشرده شده و چشمان غضبناک به طرف لیلی برگشت و لحظاتی بعد هر دو مشت و لگد زنان با یکدیگر درگیر شدند و آنگاه روی لیلی نشستند و دست‌هایش را دور گردن او حلقه کرد و شروع به فشار دادن کرد. مریم جلو رفت و از پشت به صورت رشید پنجه کشید و او را زیررگبار مشت گرفت. بعد روی پشت او سوار شد و تقلا کرد انگشت‌های او را از دور گردن لیلی باز کند. آنها را گاز گرفت» (حسینی، 1396: 351).

در نهایت نیز کار به آنجا می‌کشد که مریم دیگر تن به مظلومیت نمی‌دهد، مقابله می‌کند و برای همیشه خود را از این کابوس، که همانا خشونت‌های متفاوت است، نجات می‌دهد. مریم که تمام عمر خویش را با زندگی خشونت‌بار سپری می‌کند و درک می‌کند که بهترین راه انتقام از تمام غم‌ها فداکاری است و برای همین قتل رشید را که در واقع هردوی آنها «مریم و لیلا» شریک بودند، در محکمه تنها به دوش خود می‌کشد و اقرار می‌کند که لیلا در این حادثه دخیل نبوده و خودش به خاطر نجات‌دادن جان لیلا دست به چنین عملی زده است. مریم با آنکه خوب می‌داند که ثمره این اقرارش چوبه دار است ولی تصمیم می‌گیرد تا لیلا را که صاحب طفل است از این رنج خلاص کند. فداکاری مریم نشان می‌دهد که زنان اغلب تلاش می‌کنند برای رهایی خود دست به هرکاری بزنند، گاهی شرایط بر آنها میسر نبوده و از طرف دیگر مصلحت‌ها را مد نظر می‌گیرند و برای همیشه خود را در آتش خشونت می‌سوزانند.

دیدگاه خشونت‌آمیز نسبت به زنان درون خانواده‌ها شکل می‌گیرد و بعد از آن صورتی اجتماعی به خود می‌گیرد. در صورتی که این پدیده درون خانواده‌ها از بین برده شود و نگاه مردان به زنان شأنی انسانی بگیرد، خشونت در جامعه و در فضای بیرون از خانه نیز به صورت چشمگیر کاهش

خواهد یافت. خشونت در خانواده‌های افغانستان در صورتی از بین خواهد رفت که در این راستا آگاهی دهی درست و لازم صورت گیرد، حقوق زنان در گام اول به خودشان و در گام دوم به مردان فهمانده شود. بسیاری از زنان افغانستان از حقوق شان آگاهی ندارند و این امر باعث می‌شود که آنها به تحمل خشونت از سوی مردان تن بدهند، از سوی دیگر قانون منع خشونت علیه زنان باید صورتی عملی به خود بگیرد. حاکمیت قانون بر کسانی که متهم به خشونت علیه زنان شده‌اند، نوعی ترس بازدارنده را در ذهن مردان ایجاد خواهد کرد و خشونت علیه زنان را نیز کاهش خواهد داد.

5) نتیجه‌گیری

یکی از انواع خشونت علیه زنان در جامعه افغانستان خشونت خانوادگی است. خشونت خانوادگی در محیط خانه که اساساً باید محیطی امن و آرام باشد اتفاق می‌افتد و عامل خشونت نیز یکی از اعضای خانواده زن است. خشونت خانوادگی در داستان‌های خالد حسینی خشونت‌های فیزیکی و رفتاری را شامل می‌شود. لت و کوب، تجاوز، دشنام دادن، بد رفتاری و ازدواج اجباری از رایج‌ترین موارد خشونت خانوادگی علیه زنان در افغانستان است. آنچه در رمان‌های «هزار خورشید تابان» و «بادبادک باز» خالد حسینی شاخص و نمودار است، این است که جنگ‌های طولانی در افغانستان زمینه بدبختی و خشونت را به وجود آورده است.

هر طیف از جامعه با دید سنتی و افراطی خود زخمی بر پیکر زنان در جامعه افغانستان زده‌اند. با توجه به رمان‌های خالد حسینی، زنان اغلب در مقابل این پدیده شوم دست به یک سلسله مبارزه‌هایی می‌زنند. گاهی در این مبارزه‌ها جان خود را از دست می‌دهند؛ ولی گاهی اوقات نیز با توجه به نداشتن پشتیبان و حامی، چنین زندگی ذلت‌بار و تلخی را تحمل می‌کنند و این خشونت برایشان عادی می‌شود. در مجموع می‌توان گفت، تصویری که خالد حسینی از زنان ارائه می‌دهد تصویر قشری زخک‌دیده است که در عین حال با تلاش برای سازندگی فرهنگی جامعه، می‌کوشند تا صدای عدالت‌خواهی را بلند کنند و در این راستا نیز فداکاری‌هایی از خود نشان می‌دهند.

پی‌نوشت‌ها

1- انواع خشونت که برای تحلیل رمان‌های حسینی از آنها استفاده کرده‌ایم، از دو کتاب سنگ و سار نوشته عاطفه سیب و چیستی خشونت و گونه‌های خشونت ورزی نوشته عبدالله حسینی برگرفته شده است.

منابع

- قرآن مجید.
قانون اساسی افغانستان.
اعزازی، شهلا (1385). **جامعه‌شناسی خانواده**. تهران: رودکی.
حسینی، خالد (1387). **بادبادک باز**. ترجمه صدیقه ابراهمی. تهران: نشر دایره.
حسینی، خالد (1396). **هزار خورشید تابان**. ترجمه بهناز پیاده. تهران: نشر راه معاصر.
حسینی، عبدالله (1395). **چیستی خشونت و گونه‌های خشونت‌ورزی**. کابل: دانشگاه المصطفی.
رفیع‌زاده، سروسار؛ محمد تقوی؛ مریم صالحی‌نیا؛ علی یوسفی (1393). «بازنمایی سیمای زن در داستان‌های معاصر». **نقد ادبی**. ش 28. صص 113-142.
طیب، عاطفه (1396). **سنگ و سار**. کابل: انتشارات استقلال.
غبار، میر غلام محمد (1378). **تاریخ ادبیات افغانستان**. پیشاور: نشر آرش.
قادری، حمیرا (1386). **بررسی روند داستان‌نویسی در افغانستان**. تهران: انتشارات روزگار.
قادری، علی (1394). **فقر چیست و چگونه می‌توان با آن مبارزه کرد**. کابل: انتشارات دیدار.
قویم، عبدالقیوم (1366). **تاریخ ادبیات دری**. کابل: انتشارات دانشگاه.
محمدی، محمد حسین (1388). **تاریخ تحلیلی داستان‌نویسی افغانستان**. تهران: نشر چشمه.
محمدی، محمد حسین (1396). **فرهنگ داستان‌نویسی افغانستان 1298-1393**. کابل: انتشارات تاک.
منتظری، حسینعلی (1387). **حکومت دینی و حقوق انسان**. تهران: نشر سرایی.
میرصادقی، جمال (1394). **عناصر داستان**. تهران: نشر سخن.
ناظمی، لطیف (1387). **نگرش بر ادبیات معاصر افغانستان**. کابل: نشر فرهنگستان.
وفایی، عباسعلی (1387). **سفر درآینه؛ نقد و بررسی ادبیات معاصر**. تهران: نشر سخن.
یارشاطر، احسان (1382). **ادبیات داستانی در ایران زمین**. ترجمه متین پیمان. تهران: امیر کبیر.